

از «دوازده‌خان هراکلس» تا «هفت‌خان رستم»

دکتر رضا سمیع زاده^۱

لیلا میرمحمدی^۲

چکیده

مقایسه‌ی مبانی اساطیری آثار حماسی جهان می‌تواند در شناخت هر چه بیشترشان مؤثر باشد. با این رویکرد است که شناخت وجوه عظمت شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان یک از برترین نمونه‌های حماسی جهان آسان‌تر شده و لایه‌های تودرتوی آن کتاب آشکارتر می‌شود. در این مقاله، مقایسه‌ی یکی از اسطوره‌های تمدن‌های بزرگ شرقی به نام ایران و بزرگترین تمدن غربی یعنی یونان آن هم در موضوعی هماهنگ و مشابه یعنی پرداختن به ابعاد شخصیت انسانی دو انسان نمادین و پهلوان به نام‌های رستم و هراکلس (هرکول) در داستان هفت‌خان و دوازده‌خان مد نظر بوده است. در بررسی همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها در خان‌ها بحث تأثیرپذیری مطرح، و مشخص شده که در مجموع خصایل ممتاز کدام یک برتر از دیگری است و کدام یک به انسانیت و اخلاق و رسوم مورد احترام در جامعه و محیط زندگی خود پای بندتر است.

کلیدواژه: شاهنامه، رستم، هراکلس، هفت‌خان، دوازده‌خان.

۱. استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

مقدمه

به طور کلی برخی ملت‌ها در طول حیات خود افسانه و اساطیری داشته‌اند که مورد قبول و اعتقاد باطنی آنها بوده است. اسطوره‌ها جایگاه مناسبی هستند تا ملتی، هویت و باورهای خویش را در آنها به ثبت برسانند. شخصیت‌های اسطوره‌ای، سرگذشت جالب و خیره‌کننده‌ای داشته‌اند که ما شاهد قهرمانی نمونه‌هایی همانند از آنان در ایران و یونان هستیم.

ادبیات و هنر یونان، برای ما عرصه‌ی بررسی اسطوره‌هاست؛ شاهنامه‌ی فردوسی نیز نه تنها واجد غنای ادبی و هنری و ویژگی‌های ژرف اخلاقی و انسانی است، بلکه از لحاظ جنبه‌های اسطوره‌ای نیز اثری یگانه است. بنابراین از این میان حدیث «هفت‌خان رستم» در شاهنامه داستانی دلکش و زیباست و رستم اسطوره‌ی پهلوانی و جوانمردی است که راه دشوار هفت‌خان را برای نجات کیکاوس، پادشاه وقت برمی‌گزیند و سربلند و سرافراز از آن گذر می‌کند. «دوازده‌خان هراکلس» هم از معروف‌ترین افسانه‌های یونان قدیم می‌باشد که قهرمان داستان خواسته یا ناخواسته قدم در این مسیر می‌نهد و پیروز میدان می‌شود. هرکول و دوازده‌خان، گویای دشواری‌های باور نکردنی است که جذابیت خاص خود را دارد.

بنابراین تنها هیجان و شگفتی موجود در سراسر این داستان‌ها برای خوانندگان بستنده نیست و نگارنده را بر آن می‌دارد که در بررسی همانندی‌ها و ناهمانندی‌های خان‌ها و یا وجوه تشابه و تمایز بین این دو اسطوره‌اندیشه‌ی خویش را به مخاطبان برساند و نشان دهد که این دو رابطه‌ای مشترک با هم دارند که یکی از دیگری تأثیرپذیرفته است.

اما درباره‌ی این موضوع، هیچ اثر مستقل و جامعی که به بررسی آن بپردازد تا کنون نوشته نشده است، بنابراین وظیفه‌ی نگارنده را بیش از پیش سنگین می‌کند

تا بتواند آن طور که شایسته است با بیان هنری، اندیشه‌ی خود را بازگوید. در این روش سعی شده است که بیان مطالب به شیوه‌ی تحلیلی و هدف آن در نهایت بررسی در حوزه‌ی تبادل فرهنگی بین ایران و یونان باشد.

اما قبل از پرداختن به بحث اصلی لازم است اندکی در خصوص این دو داستان مطالبی آورده شود. لذا در آوردن نظم و نثر داستان هفت‌خان رستم از نسخه‌های شاهنامه‌ی فردوسی، نوشته‌ی محمد دبیرسیاقی ج ۱ در تحلیل به نثر هم از برگردان روایت گونه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی به نثر از همین نویسنده استفاده شده است. داستان دوازده‌خان هراکلس هم برگرفته شده از فرهنگ اساطیر یونان و روم اثر پیرگریمال، ترجمه‌ی احمد بهمنش می‌باشد.

مطالبی درباره‌ی هفت‌خان

هفت‌خان، نام هفت مرحله‌ی خطرناک است که رستم در جنگ با دیوان مازندران به منظور رهایی کیکاووس شاه به یاری او می‌شتابد و از آنها می‌گذرد. دو هفت منزل در برابر او قرار می‌گیرد، که یکی طولانی و کم خطر و دیگری کوتاه اما پرخطر است و اما او که مرد کارهای گران و آزمون‌های خطیر است. هفت منزل دشوار اما کوتاه را بر می‌گزیند و موفق و پیروز از آن بیرون می‌آید. پس عنوان هفت‌خان برای این داستان از همین‌جا آمده است شاید بتوان گفت که این راه دارای چهارده (دو هفت) منزل است «چون از این قرار بود که رستم این راه را در هفت روز، هر دو منزل را در یک منزل طی کند» (محبوب: ۱۳۷۱، ص ۱۳۵).

حدیث هفت‌خان رستم، یکی از دو سه قصه‌ی بسیار مشهور شاهنامه‌ی فردوسی یا شاید معروف‌ترین آنهاست، چه عنوان آن در زبان فارسی ضرب‌المثل شده و انجام دادن هر کار بسیار دشوار را گذشتن از «هفت‌خان»^(۱) یا «هفت‌خان رستم» گویند. البته باید گفت: ظاهراً نام «هفت‌خان» به واسطه‌ی وجود عدد معروف و

مقدس «هفت» برای این داستان برگزیده شده و گویا از خیلی قدیم، شاید پیش از نظم شاهنامه، این عنوان وجود داشته است.

درباره‌ی رستم و کی کاووس

• رستم

رستم پسر زال (زر یا دستان) و رودابه (از نژاد تازی) است. «نام رستم را ترکیبی از جزء رُست (از رستن) و تَم مساوی با تهم به معنی نیرومند و دلیر دانسته‌اند» (دوستخواه: ۱۳۸۰، حماسه‌ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، ص ۳۳۰).

«رستم از پهلوانان نامدار ایران باستان است و این نام در پهلوی به صورت روتس تخم (Rotstaxm) یا روتستخمک (Rotstaxmak) آمده و در فارسی رستم گفته می‌شود (عفیفی: ۱۳۷۴، ص ۵۲۹).

رستم، جهان‌پهلوان، تاج‌بخش، تهمتن، پیلتن، که به تحقیر او را سگزی می‌گفته‌اند، «برخی محققان رستم را همانا «گندفر»، شهریار سکستان یا سیستان دانسته‌اند» (راسل هینلز: ۱۳۸۳، ص ۱۲۳). او پهلوان اول شاهنامه است. همه‌ی آرمان‌ها و آرزوهای یک ملت در وجود او مجسم می‌شود. اوست که در داستان‌های شاهنامه از جمله هفت‌خان حماسه می‌آفریند. او مرد کارهای گران و آزمون‌های خطیر است که به منظور رهایی کی کاووس پادشاه خیره سر و جاه طلب ایران از دست دیو سپید هفت مرحله‌ی خطرناک را پشت سر می‌گذارد و سرانجام دیو سپید را از پای درمی‌آورد و کی کاووس و سپاهیان‌ش را نجات می‌دهد.

• کی کاووس

«در اوستا «کوی اوستن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی کاووس که «کاوس» هم نوشته می‌شود و کی کاووس که مقرب آن «قابوس» می‌باشد، نام یکی از پادشاهان بلند آوازه‌ی اساطیری در اوستا در حماسه‌ی ایران

پیش از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و بلند پرواز از دودمان کیانیان است» (دوستخواه: ۱۳۷۵، اوستا، ص ۱۰۲۸، ج ۲). «در شاهنامه کی کاووس پسر کی قباد است. «اما در بندهشن و اوستا پسر «کی اپیوه» و نبیره ی «کی قباد است» (همان). کاووس در اساطیر ایرانی، از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی است و از سوی دیگر نمونه ی سرکشی و نافرمان و گناهکاری و خیره سوری و نابخردی است. او دومین فرمانروایی است که به خاطر اعمال نابخردانه و زشتش «قَر» از او جدا می شود. وی از جمله پادشاهان بزرگ و حادثه جوی کیانی است، سفر او به مازندران و ماجرای هفت خان رستم یکی از وقایع شگفت آوری است که در زندگی رخ می دهد.

هفت خان رستم

• خان اول: جنگ رخس با شیر

در خان اول که جنگ رخس با شیر است. رستم با کمک رخس از آن به سلامت رهیده و راهی خان دوم می شود.

در آن نیستان بیشه ی شیر بود	که پیلای نیارست از آن نی درود
سوی رخس رخشان بیامد دمان	چو آتش بجوشید رخس آن زمان
دو دست اندر آورد وزد بر سرش	همان نیز دندان به پشت اندرش
همی زدش بر خاک تا پاره کرد	ددی را بدان چاره بیچاره کرد
	(همان، ب ۳۹۵-۳۹۸)

• خان دوم: چشمه ی آب یافتن رستم

در خان دوم که بیابان گرم و سوزان و بی آب و علف است. تشنگی بر رستم غالب می آید ناگاه میشی^(۲) پدیدار گشته و رستم به دنبال آن به راه می افتد و به چشمه ی آبی می رسد و نجات می یابد.

یافتاد رستم بر آن گرم خاک	زبان گشته از تشنگی چاک چاک
	(ج ۱، ب ۴۶۳، ص ۳۵۸)

همی رفت میش و همی رفت گرد
 به ره بر یکی چشمه آمد بدید
 همی روز فرخ همی بر شمرد
 که میش سرافراز آنجا رسید
 (همان، ب ۴۴۲-۴۴۳)

• خان سوم: جنگ رستم با اژدها

در خان سوم اژدهایی به او حمله می‌کند، اژدهایی که در تاریکی از چشم رستم ناپدید می‌شود، ولی به نیروی خداداد و یاری رخس اژدها آشکار و رستم بر آن چیره شده و او را می‌کشد.
 تهمتن چو از خواب بیدار شد
 به گرد بیابان همی بنگرید
 سر بر خرد پر زیکار شد
 شد آن اژدهای دژم ناپدید
 (ج ۱، ب ۴۷۴-۴۷۵، ص ۳۶۰)
 چنان کرد روشن جهان آفرین
 بدان تیرگی رستم او را بدید
 که پنهان نکرد اژدها را زمین
 سبک تیغ نیز از میان برکنید
 (همان، ب ۴۹۴-۴۹۵، ص ۳۶۱)
 بزد تیغ و انداخت از تن سرش
 فرو ریخت چون رود خون از برش
 (همان، ب ۵۱۱، ص ۳۶۲)

• خان چهارم: کشتن رستم زن جادو^(۳) را

خان چهارم، خان مکر و فریب زن جادوگری است که به زیبایی در نزد رستم ظاهر می‌شود تا او را در دام نفس بیندازد. ولی این یار نیز رستم با به زبان آوردن نام خداوند چهره‌ی واقعی زن را نمایان می‌کند که تیره و سیاه است و رستم او را به دو نیمه می‌کند.
 به گوش زن جادو آمد سرود
 بیاراست رخ را به سان بهار
 همان جامه‌ی رستم و زخم و رود
 و گرچند زیبا نبودش نگار
 (ج ۱، ب ۵۳۷-۵۳۸، ص ۳۶۴)
 سیه گشت چون نام بزبان شنید
 تهمتن سبک چون بدو بنگرید
 (همان، ب ۵۴۶)
 میانش به خنجر به دو نیم کرد
 دل جادوان را پر از بیم کرد
 (همان، ب ۵۵۰)

• خان پنجم: گرفتار شدن اولاد به دست رستم

در خان پنجم، رها کردن رخش در مزرعه و کندن گوش دشتیان آن مزرعه توسط رستم، باعث می‌شود که اولاد مزربان آن ناحیه به دست رستم اسیر شود. البته رستم او را نمی‌کشد، بدان پیمان که اولاد رستم را به جایگاه دیو سپید برساند و جای زندانی شدن کاووس را به او نشان دهد و به پاداش این خدمت، اولاد سلطنت مازنداران را بیابد، پس هر دو در ادامه راهی خان‌های بعدی می‌شوند.

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| نه افراز دید از سیاهی نه جوی | عنان رخش را داد و بنهاد روی |
| (ج ۱، ب ۵۵۵، ص ۳۶۵) | چو در سبزه دید اسب را دشتیان |
| گشاده زبان شد دمان و دنان | سوی رستم و رخش بنهاد روی |
| (همان، ب ۵۶۴، ص ۳۶۵) | چو از خواب بیدار شد پیلتن |
| یکی چوب زد گرم بر پای اوی | چرا اسب در خواب بگذاشتی |
| بدو دشتیان گفت کای اهرمن | به گفتار او تیز شد مرد هوش |
| بر رنج نابرده برداشتی | |
| بجست و گرفتش یکایک دو گوش | بیفتد و بر کند هر دو زین |
| (همان، ب ۵۶۵-۵۶۸، ص ۳۶۶-۳۶۵) | بدان مرز اولاد بد پهلوان |
| نگفت از بدو نیک با او سخن | چو از دشتیان آن سخن‌ها شنید |
| (همان، ب ۵۶۹، ص ۳۶۶) | نمایی مرا جای دیو سپید |
| یکی نامدار آن دلیر جوان | به جایی که بسته ست کاووس کی |
| (همان، ب ۵۷۱) | |
| به نخچیرگه یسر بی شیر دید | بدو گفت اولاد مغزت زخشم |
| (همان، ب ۵۷۹) | |
| همان جای پولاد غندی و بید | |
| کسی کاین بدی‌ها نکنده ست بی | |
| (همان، ب ۶۰۶-۶۰۷، ص ۳۶۸) | |
| بیرداز و بگشای یکباره چشم | |
| (همان، ب ۶۱۲) | |

به جایی که بسته ست کاووس شاه
 نمایم ترا یک به یک شهر و راه
 (همان، ب ۶۱۴)

● **خان ششم: جنگ رستم و ارژنگ دیو و آزاد کردن کاووس شاه**

در خان ششم رستم به محل ارژنگ دیو می‌رسد و او را می‌کشد و نره دیو را نیز از دم شمشیر می‌گذرانند و کیکاووس و لشکریان را از زندان آزاد می‌کند و برای بینایی شاه و همراهان راهی خان هفتم می‌شود.

برون جست از آن خیره ارژنگ دیو	چو آمد به گوشش از آن سان غریو
چو رستم بدیدش برانگیخت اسپ	بیامد بر او چو آذر گشسپ
سر و گوش بگرفت و یالش دلیر	سر از تن بکنندش به کردار شیر
	(ج ۱، ب ۶۶۰ - ۶۶۲، ص ۳۷۱)

چو نزدیک کاووس شد پیلتن	همه سر فرازان شدند انجمن
	(همان، ب ۶۸۱، ص ۳۷۲)

سپه را زغم، چشم‌ها تیره شد	مرا دیده از تیرگی خیره شد
پزشکان که دیدند کردند امید	به خون دل و مغز دیو سپید
	(همان، ب ۶۹۶ - ۶۹۷، ص ۳۷۳)

چکانی سه قطره به چشم اندرون	شود تیرگی پاک با خون برون
	(همان، ب ۶۹۹)

● **خان هفتم: کشتن رستم دیو سپید را و علاج نابینایی کاووس شاه**

رستم در خان هفتم با راهنمایی اولاد دیو سپید را می‌کشد، جگرگاه او را می‌شکافتد و جگر دیو را به اولاد می‌دهد تا نزد کاووس و همراهان برد. چون علاج نابینایی آنان در این است که خون جگر دیو سفید در چشمشان چکانده شود. پس از این پیروزی بزم‌ها می‌آیند و نجات یافتگان از رستم سپاسگزاری‌ها می‌کنند.

بیفتاد یک دست و یک پای اوی (ج ۱، ب ۷۳۸، ص ۳۷۵)	به نیروی رستم زیلای اوی
چنان کز تن وی برون کرد جان جگرش از تن تیره بیرون کشید (همان، ب ۳۵۳ - ۳۵۴، ص ۳۷۶)	زدش بر زمین همچو شیر زبان فرو برد خنجر دلش بر درید
سوی شاه کاووس بنهاد سر (همان، ب ۷۷۰، ص ۳۷۷)	به اولاد داد آن کشیده جگر
گو پهلوان شیر فرخنده پی (همان، ب ۷۸۶)	رسید آنکهی نزد کاووس کی
شد آن دیده‌ی تیره خورشید گون (همان، ب ۸۰۰، ص ۳۷۸)	به چشمش چو اندر کشیدند خون
همی رامش آراست کاووس کی (همان، ب ۸۰۶)	بدین گونه یک هفته با رود و می

نمادهای هفت‌خان رستم

- خان اول: نماد همیاری است.
- خان دوم: نماد مقاومت است.
- خان سوم: نماد زورمندی است.
- خان چهارم: نماد تأیید ایزدی است.
- خان پنجم: نماد تدبیر و چالاکی است.
- خان ششم: نماد زور بازو و جسارت است.
- خان هفتم: نماد درایت و طبابت و سرانجام پرداختن به بزم و شادی و نمادی از آدینه است.

درباره‌ی هراکلس و اورپسته

• هراکلس (هرکول یا هرکولس) (Heracles, Hercule, Hercules)

معروف‌ترین و ملی‌ترین قهرمان داستان‌های کلاسیک یونان و روم است. «هراکلس که لاتن‌ها، او را هرکول خوانده‌اند، هرکول شکل لاتینی شده هراکلس یونانی که شاید لهجه‌ی اتروسک آن باشد» (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۳۷۵، ج ۱).

افسانه‌های مربوط به هراکلس شامل دو قسمت مهم است: یکی اردوکشی‌های متفرقی است که او قهرمانی‌های ارزنده از خود بروز می‌دهد و دیگری داستان‌های دوازده‌خان است که در هر مرحله‌ی آن هراکلس دشمنی شگرف را از پیش پای برمی‌دارد.

نام اصلی او در اساطیر یونان آلسید (Alcide) بوده است، (به مناسبت نام پدر بزرگ او به نام Alceé در معنای نیروی جسمانی است). ولی به مناسبت پذیرفتن مأموریت‌های هرا (همسر زئوس؛ خدای خدایان) به «هراکلس» موسوم گشت یعنی پیروزی هرا.

پدر واقعی هرکول، زئوس بوده است. زئوس از غیبت آمفیتریون (ناپدری هرکول) که به مأموریتی رفته بوده استفاده کرده و به این ترتیب آکمن (زن پاکدامن آمفیتریون) را فریفته و قهرمان داستان «هراکلس» به دنیا می‌آید. «اغلب هراکلس را مدافع زمین می‌نامیدند». (روزنبرگ: ۱۳۷۹، ص ۷۳، ج ۱) او از جمله پهلوانان خارق‌العاده‌ای است که نه شهرت می‌طلبد و نه در پی کسب قدرت است. او در وهله‌ی نخست از انجام خان‌ها، حتی با وجودی که او را به شهرت هم می‌رسانند، سرباز می‌زند، زیرا هیچ دوست ندارد از اوامر و فرمان کسی (چون اورپسته) اطاعت کند که از خودش ضعیف‌تر است، اما سرانجام می‌پذیرد که از خان‌هایش بگذرد.

• اوریسته (Eurysthee)

«نام پدرش ستلوس (Sthenclos) و مادرش نیکپه (Nicippe) می‌باشد. او نوه‌ی پرسه (Persee) پسر عم آمفیتریون و آلکمن بود. او بر تیرنت و می‌سن سلطنت داشت. در داستان دوازده‌خان هراکلس، اوریسته، مردی ناقص از لحاظ جسمانی و اخلاقی معرفی شده است. او در برابر هراکلس از ترس می‌لرزید و لیاقت اختیاراتی که زئوس به او داده بود، نداشت» (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۳۱۱، ج ۱).

دوازده‌خان هراکلس (هرکول)

دوازده‌خان هرکول شرح اعمالی است که به تحریک‌ها توسط اوریسته، پسر عم هرکول (پادشاه می‌سن) به وی دستور داده شد که آنها را انجام دهد. «البته به عقیده‌ای معروف‌تر، این اطاعت و انقیاد در حکم کفاره‌ای بود که او به علت قتل فرزندی که از مگارا داشت، مجبور به انجام آن شده بود. به عقیده‌ی بعضی دیگر، به او وعده داده شده بود که در ازای تحمل دشواری این دوازده‌خان، عمر جاودانه نصیب او شود» (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۳۸۱، ج ۱).

• خان اول: کشتن شیرنمه

نخستین خان هراکلس هم کشتن شیری بود که هراکلس با خفه کردن حیوان آن را از بین برد و از پوست آن برای خود لباس جنگی فراهم کرد (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۳۸۲، ج ۱).

• خان دوم: از میان بردن هیدرای لرنایی

در خان دوم کشتن ماری بود که دارای چندین سر عجیب الخلقه بود که یکی از سرهایش فناناپذیر بود. هراکلس با کمک برادرزاده‌اش، یولائوس آن هیدرای لرنایی را کشت (همان، ص ۳۸۳).

● **خان سوم:** آوردن گراز نر وحشی اریمانت به صورت زنده نزد اوریسته
در خان سوم هراکلس پس از به دام انداختن آن حیوان، این کار را نیز به انجام رساند و
آن را نزد اوریسته آورد (همان، ص ۳۸۴).

● **خان چهارم:** گرفتن ماده غزال سرینی کرونیتس
در خان چهارم آوردن آن ماده غزال به صورت زنده نزد اوریسته که کار دشواری بود. چرا
که هراکلس یک سال تمام در تعقیب این حیوان بود تا توانست آن را زنده شکار کند.
(همان). «این حیوان بیشتر رمنده بود تا خطرناک» (برن: ۱۳۷۵، ص ۲۳).

● **خان پنجم:** راندن و دور کردن پرندگان دریاچه‌ی استمفالی
این پرندگان علاوه بر اینکه به مزارع خسارت وارد می‌کردند، خطرناک هم بودند. در این
خان هراکلس با یاری آتنا (الهه‌ی خرد و توانایی) از عهده‌ی آن برآمد (همان، ص ۳۸۶).

● **خان ششم:** تمیز کردن اصطبل‌های اوژیاس
اوژیاس پادشاهی بود که هزار رأس چارپا داشت و دارای اصطبل‌هایی بود که سالیان
سال تمیز نشده بود و عمق فضولات در آنها به چندین متر می‌رسید، و این یکی دیگر از
خان‌هایی بود که در ظاهر عملی شدن آن غیرممکن به نظر می‌رسید، اما هرکول این کار را
با تغییر مسیر رودخانه و وارد کردن آب‌ها به حیاط اصطبل، آنها را پاک کرد (همان).

● **خان هفتم:** آوردن گاو وحشی زیبا کرتی برای اوریسته
در این خان هم هرکول بر این حیوان زیبا پیروز گشت و آن را نزد اوریسته آورد (همان،
ص ۳۸۷).

● **خان هشتم:** به دام انداختن و آوردن اسب‌های انسان خوار دیومد نزد اوریسته
دیومد پادشاهی بود که به مادیان‌هایش گوشت آدمی می‌خوراند. هراکلس از این کردار
وحشیانه دیومد به قدری خشمگین بود که این کار را نیز با کشتن دیومد و خوراندن گوشت
او به مادیان‌هایش، آنها را رام کرد و نزد اوریسته آورد (همان).

● **خان نهم:** آوردن کمر بند زرین هیپولیته، ملکه‌ی آمازون‌ها برای آدمته دختر اوریسته

هراکلس به دستور اوریسته سوار بر کشتی به سرزمین آمازون‌ها اعزام شد. پس از کشتن ملکه‌ی آمازون‌ها توانست کمر بند ملکه را نزد آدمته دختر اوریسته ببرد. (همان). «هنگامی که هرکول به آنجا وارد شد، ملکه او را با مهربانی پذیرفت و به او گفت: که کمر بند را به او خواهد داد، اما هرا الهه‌ی آشوب وارد میدان شد و در دسر آفرید. هرکول بی آنکه به مهربانی و نیکی ملکه بیندیشد، او را بی‌درنگ کشت و توانست با در دست داشتن آن کمر بند زرین از آنجا برود» (همیلتون: ۱۳۸۳، ص ۲۲۴).

● **خان دهم:** بازگرداندن رمه‌ی زیبای گریون به نزد اوریسته

در این خان نخستین مشکل هراکلس عبور از اقیانوس بود. او برای عبور، خورشید و اقیانوس را تهدید کرد، پس به ناچار آنها تسلیم تقاضای او شدند. وقتی که هراکلس به جزیره اریتی رسید، گریون دیو هیولای غول بیکری بود که سگی داشت که از آن رمه پاسداری می‌کرد. هرکول آن دو را کشت و گاوهای گریون را نزد اوریسته آورد و این خان را هم با موفقیت پشت سر گذاشت. (همان). «هرکول خود را به دیو رساند و کمان بزرگش را کشید و با نشاندن یک تیر به بدنش، آن را به قتل رساند» (روزنبرگ: ۱۳۷۹، ص ۷۸، ج ۱).

● **خان یازدهم:** نزول به اقامتگاه ارواح و آوردن سر بر سگ شکاری برای اوریسته

از جمله بدترین خان‌های هراکلس، خان یازدهم او بود، چرا که در این خان ناگزیر شد به دستور اوریسته به دنیای زیرین و بدون استفاده از سلاح سگ سربر را از هادس بگیرد و به نزد او بیاورد. در این خان هم اگر آتنا و هرمس به او کمک نمی‌کردند، او هرگز به مقصود نمی‌رسید (همان، صص ۳۹۲-۳۹۱).

• خان دوازدهم: آوردن سیب‌های زرین هسپریدها نزد اوربسته

خان دوازدهم هراکلس، دشوارترین خان او بود و آن آوردن سیب‌های زرین هسپریدهایی^۱ بود که هراکلس، نمی‌دانست که آنها را باید در کجا بیابد. این سیب‌ها را هرا در باغ خود نزدیک کوهستان اطلس کاشته بود. اطلس که طاق آسمان را بر شانه گرفته بود و آن را حمل می‌کرد، پدر هسپریدها بود. هرکول برای آنکه بتواند راه رسیدن به آن درختان را بیابد ناگزیر شد نره، خدای دریا را بریاید و از او یاری بخواهد، ولی او خود را به شکل‌های گوناگون درآورد و از کمک به او امتناع کرد، ولی هرکول او را رها نکرد تا اینکه بالاخره تسلیم وی شد و راهنمایی‌های لازم را به وی داد.

در ادامه‌ی راه، هرکول، پرومته را که تقابلی در حال خوردن جگر او بود نیز نجات داد و به پاس این نیکی پرومته هرکول را اندرز داد که او نباید شخصاً به آوردن سیب‌ها مبادرت کند، بلکه باید بگذارد اطلس این کار خطرناک را انجام دهد. پس هراکلس با خود اندیشید که این کار را از طریق اطلس به انجام برساند. پس آسمان را لحظه‌ای بر دوش خود گرفت و به اطلس گفت که برود و سیب‌ها را بیاورد. پس از آوردن سیب‌ها هراکلس وانمود کرد که سنگینی طاق آسمان او را آزار می‌دهد. بنابراین اطلس راضی شد تا لحظه‌ای آسمان را بر دوش خود نگهدارد تا هرکول بالشتکی نرم بیابد تا روی شانه‌ی خود قرار دهد. آن زمان هراکلس، به محض اینکه خود را آزاد دید، سیب‌ها را برداشت و از آنجا گریخت و نزد اوربسته آورد (همان، صص ۳۹۳-۳۹۴).

تحلیل کلی

رستم و هراکلس محورهای داستانی هستند. در واقع تفکرها و اعمال آنها جوهر اصلی قصه را شکل می‌دهد. هر دو شخصیت از جهاتی نامدارترین و تواناترین پهلوانانند و در زمینه‌ی جنگاوری و زور و جسارت و بی‌باکی در مقابل دشمنان، یگانه و

۱. هسپریدها: میوه‌ی زرین (سیب‌ها) را بریانی پرورش می‌داند که هسپریدها نامیده شدند.

بی‌نظیرند. برخوردهای آنان در جنگ و دشمن ستیزی عادی و طبیعی نیست، فضا و شرایطی خاص دارد و پیچ و تاب‌ها و گره‌های زیادی در بطن آن نهفته است. به گونه‌ای است که اوج تضادهای فکری و تعارض‌های روحی پهلوانان به تصویر کشیده شده و اختلاف در طرز تفکر آنان با هنرمندی و مهارت نمود می‌یابد. یکی اندیشه‌ای محدود و بسته دارد و تابع بی‌چون و چرای فرمان پادشاه است و دور از بصیرت و بینش (هرکول) و دیگری پهلوانی است بینا دل و خردمند با رفتاری نجیبانه و همراه با احترام و بزرگواری (رستم).

در یک سوی داستان پهلوانی نیمه‌خدایی و جوان به نام «هراکلس» قرار دارد که از امتیاز قوی تنی نیز برخوردار است و در جانب دیگر، پهلوانی نامور و روزگار دیده با انبوهی از افتخارهای گذشته ایستاده است که «رستم» نام دارد.

محتوای عمومی خان‌ها، دشوارگزینی‌های پیاپی قهرمانان و سرانجام پیروز شدن بر همه تنگناهایی است که با اولین گزینش خود را با آنها روبرو ساخته‌اند. شگرد عمومی در آنها تسلسل وقوع اتفاقات سخت و غلبه و چیرگی پهلوانان بر آنهاست. هفت‌خان رستم و دوازده‌خان هرکول مانند مهره‌هایی هستند که به رشته کشیده شده‌اند، که خان‌های آنان به مثابه مهره‌ها و قهرمانان آن مانند رشته‌ای هستند که آنها را به هم پیوند داده است.

هفت‌خان و دوازده‌خان، شورش گستاخانه‌ی آدمیزاد بر ترس‌ها و دلوآپسی‌هایی است که آزمون‌های زندگی با گذشت قرن‌ها در او پدید آورده است. در خان‌گزینی قهرمان، انسان جانوری وحشی است بی‌آنکه بیمی به دل راه دهد، دشواری راه را در می‌نوردد و از آن سربلند بیرون می‌آید.

از آنجا که اسطوره‌ها و حماسه‌ها به منزله‌ی آینه‌ای هستند که عقاید و سرمشق‌های اخلاقی ملت‌ها را در نقش پهلوانان و افعال و اعمالشان را در خود

منعکس می‌سازند، همانندی و ناهمانندی بین دو پهلوان اسطوره‌ای گویای تشابه و تمایز بین دو ملت ایران و یونان هستند که به صورتی آشکار در این دو داستان نمایان می‌شود. پس لازم شد در این مرحله به بررسی این موارد بپردازم، همان گونه که همانندی‌هایی این دو اثر را به هم نزدیک کرده است، وجود پاره‌ای ناهمانندی‌ها نیز سبب شده است که هر کدام شکل و شیوه‌ی خاص خود را پیدا کنند.

همانندی‌ها

۱. هراکلس و رستم هر دو در نخستین خان‌های خود به کشتن شیر معروفند.
۲. خان سوم رستم که شرح اژدها کشی رستم است با خان دوم هرکول که کشتن اژدهای لرن است مشابهت زیادی دارد.
۳. خان چهارم رستم، خان زن جادو که با چهره‌ای زیبا ظاهر می‌شود و با نام خدا که رستم به زبان می‌آورد به صورت گنده پیری زشت در می‌آید و رستم او را از بین می‌برد با خان دوازدهم هراکلس که آوردن سیب‌های زرین هسپریدها بود شباهت دارد. در راه این خان هراکلس با نره خدای افسونگر دریا روبرو می‌شود و او خود را جهت رهایی از دست قهرمان به شکل‌های گوناگون در می‌آورد ولی در نهایت در دام قهرمان گرفتار می‌شود.
۴. خان هفتم رستم که آزاد کردن کیکاووس از بند دیو سپید است و به واسطه‌ی خون جگر دیو سپید کاووس بینایی خود را به دست می‌آورد، یادآور خان دوازدهم هرکول می‌باشد، که قهرمان در طی مسیر، پرومته را که در کوهپای قفقاز زندانی است و عقابی در کار خوردن جگر اوست از بند می‌رهاند.
۵. در خان‌های رستم و هرکول از تنوع قهرمانان خبری نیست. قهرمان هفت‌خان و دوازده‌خان یگانه است، اگر پای دیگران چون زال و جادوان و یا ربه

النوعی مثل آتنا به میان می‌آید، نقش آنان نقش فرعی است تا آنجا که می‌توان هفت‌خان و دوازده‌خان را جزء داستان‌های تک قهرمان به شمار آورد.

۶. کردارهای اصلی در هر دو دسته از خان‌ها، همان کردارهای اصلی حماسه بخصوص، در خان‌های رستم یعنی جنگ و کشتن و نیرنگ است و گذار از راه‌ها در هر دو دسته از خان‌ها دشوار و خاکی و آبی است.

۷. اساس کار در گذار از خان‌ها تسلسل رویدادهای هماهنگ است. همه‌ی اتفاقات آن در گذار پهلوانان از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر انجام می‌پذیرد.

۸. موضوع کلی آنها از دو نقطه قابل بررسی است: آویزش و درگیری با دیوان و جادوان و یا کشتن شیران و اژدهای چند سر و ... است و یا آویزش آنان در تنگناها و دشواری راه است.

۹. در این دو داستان نبرد بین خوبی و بدی به صورت کین خواهی در می‌آید که در نهایت بدی‌ها مغلوب قهرمانان داستان می‌شوند.

۱۰. هر دو جهان پهلوان دو ملت هستند، رستم در شاهنامه کسی است که تمام این ویژگی‌ها در او جلوه‌گر است به همین سبب او از پایگاه یک فرد فراتر رفته است و به نماد یک ملت ارتقا یافته است. مرد آرمانی که هیچ گاه در نبرد با دشمن شکست نخورد، زیرا که شکست او شکست فرد و شخص نیست، شکست یک ملت است.

هر کول یونان نیز قهرمانی است که تجلی‌گاه‌اندیشه باور، و آرمان ملت یونان است. او هیچ گاه تن به خواری نداد و در هر جنگی پیروز میدان بود.

۱۱. در این دو ماجرا، رخ داده‌های پهلوانی و اعمال دلآوری قهرمانان از دو ملت ایران و یونان رخ می‌دهد که در راه تحقق اهداف ملی و حمایت از کیان خود با دشمنانشان مبارزه می‌کنند.

۱۲. از لحاظ استواری و زیبایی کلام مخصوصاً در وصف صحنه‌های جنگ و

مناظر طبیعت و معرفی روحیات پهلوانان، هر دو داستان در اوج بلاغت هستند.

۱۳. مشابهت دیگری که میان بعضی از جنگ افزارهای قهرمانان این دو اثر

وجود دارد. چنانکه جامه‌ی رزم رستم از «ببریان»^(۴) فراهم شده و لباس جنگی

هرکول هم از پوست شیر بوده است، «هر دو پهلوان همیشه زره بر تن داشتند، از

زره رستم به ببر بیان یاد شده یا پوست پلنگ که او را پلنگینه پیراهن می‌خوانند»

(اسلامی ندوشن: ۱۳۷۴، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۰۰). که تا پایان

عمرشان هیچ گاه از خود دور نکردند، و هر دو جامه زخم ناپذیر بودند. «رستم،

جامه‌ای دارد که زخم ناپذیر است و به نام «ببر بیان» یا «پلنگینه» معروف است. در

یک روایت سغدی آمده، در جنگ رستم با دیوان، این جامه از چرم پلنگ است، در

لغت فرس برای این جامه اصل بهشتی قائل شده‌اند: ببر بیان پوشیدنی است از

سَلَب، جنگیان کیان داشتندی و گفتندی جبرئیل آورده از بهشت». «به همین

سبب اکوان دیو از تماس با این جامه هراس داشته است، در این صورت باید برای

این جامه اصل آسمانی قائل شد. سبب زخم ناپذیری جامه‌ی پهلوان گاه این است

که مقدس و اصل آسمانی داشته، اما در بیشتر موارد، سبب زخم ناپذیری آن در

این است که از جنسی سخت و آسیب ناپذیر ساخته‌اند که معمولاً از پوست جانوری

زخم‌ناپذیر دوخته‌اند» (خالقی مطلق: ۱۳۷۲، ص ۲۹۱-۲۹۲). البته ناگفته نماند

هراکلس هم پوست شیری بر دوش خود داشته که زخم ناپذیر بوده است.

۱۴. اورپسته، پادشاه می‌سن، و کیکاووس «شبهات کیکاووس از لحاظ خلق و

خو و لجاجت» (رزمجو: ۱۳۸۱، ص ۴۵۳، ج ۲). مانند یکدیگرند و وجود اختلاف

فکری رستم و هراکلس با پادشاهان در این داستان‌ها موجود است که سرنوشت این

دو پهلوان را همگون و مشابه می‌سازد.

۱۵. جایگاه گذر از خان‌های پهلوانان در هر دو داستان جزء داستان‌های اصلی حماسه است و هر دو داستان را می‌توان در حماسه‌های اساطیری پهلوانی جای داد. «دکتر ذبیح‌ا... صفا حماسه‌ها را به سه دوره‌ی الف - حماسه‌های اساطیری و پهلوانی ب - تاریخی ج - دینی تقسیم می‌کند» (صفا: ۱۳۶۳، ص ۲۰۷).

۱۶. هر دو وجه اشتراک و مشابهت‌هایی نظیر اندامی نیرومند و قدرتی خارق‌العاده را دارند. سلاح هر دو در برابر دشمنان زور بازوی آنان است. هر دو از نظر ظاهر قوی هیكل بوده‌اند، به طوری که رستم در حال نشسته به اندازه یک سر و گردن از آنهایی که در کنار او ایستاده‌اند بلندتر است. «رستم یک گورخر را یک مرتبه می‌خورد و هراکلس هم تمام یک گاو نر، بلکه بیشتر هم می‌خورد» (نولدکه: ۱۳۸۴، صص ۴۴ و ۱۵۴). «بلندی قامت هراکلس هم در هجده سالگی حدود دو متر و یک چهارم متر است» (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۳۷۸، ج ۱).

۱۷. هر دو دارای نیرویی مرموز، برتر از نیروی انسانی هستند، آنان دارای نیروی خارق‌العاده‌ای هستند. قهرمانان به انجام اعمال غیر عادی و عجیب کسب نام و شهرت و محبوبیت می‌نمایند و در اینجاست که خرق عادت به اوج جلوه‌گری خود می‌رسد و نبردها با آن رنگ می‌گیرد و جلا و شکوه می‌یابد و پیروزی خوبی در برابر بدی را تضمین می‌نماید.

۱۸. آثار هر دو شاعر، فردوسی (قرن ۴ ه.ق) و ائوریپیدس (یا اوری پید، ۴۸۰ ق.م) در این داستان‌ها مصداقی از نمط عالی و مظهری از هنر شعر حماسی دارند.

ناهمانندی‌ها

۱. دلیل راه رستم در خان پنجم به بعد پهلوانی به نام اولاد است که رستم او را با مردی گرفته و بدو وعده داده است که اگر با او از در راستی در آید و حیل‌گری نکند، پادشاهی مازندران را بدو خواهد سپرد. رستم پیش از چهار خان اول تنهاست.

فقط رخس با اوست و اولاد هم پس از دستگیر شدن او را همراهی می‌کند. اما در مورد هرکول، او دلیل راهی نداشت که راه را بر او بنماید، فقط در خان دوازدهم از نره خدای دریا به زور راهنمایی می‌گیرد.

۲. رستم در هفت‌خان، در همه‌ی مسیرها سوار بر رخس به جنگ می‌رود، اما در خان‌های هراکلس صحبت از همراهی اسبش در مسیرها نیست و حتی هرکول گاهی پیاده و گاهی سوار بر کشتی مسیر را می‌پیماید.

۳. قهرمان داستان، رستم پهلوان، در هفت‌خان مظهري از انسان برتر و متصف به فضایل و مکارم اخلاقی است، در حالی که هراکلس گاهی کارهایش همراه با دنائت و شهوت‌رانی است.

گاهی عملکرد هرکول بسیار خشونت‌آمیز و دور از انصاف و غیرانسانی است، در حالی که رستم، جهان پهلوان خردمندی و دانایی و دادگری است. رستم پهلوان بزرگی است، او نیش و نوش و درشتی و نرمی را به هم در می‌آمیزد، تا راه صلح باز است، در جنگ را نمی‌گوید «در هفت‌خان، رستم همه چیز را تحت الشعاع دارد چون از حیث تجربه و اندیشه از همه برتر است و هر چه می‌گوید عین مصلحت است» (اسلامی ندوشن: ۱۳۷۴، زندگی و مرگ پهلوانان، ص ۳۱۵). ولی در مورد هرکول چنین نیست. او فقط به نیروی بازوی خود اتکاء دارد و بر اساس اندیشه و عقل تصمیم نمی‌گیرد.

۴. زبان‌آوری که رستم پهلوان دارد، در هراکلس دیده نمی‌شود. چرا که در خان پنجم زمانی که رستم با اولاد روبرو می‌شود، اولاد نام او را می‌پرسد و رستم جواب می‌دهد:

چنین گفتم که نام من آبر	اگر ابر پوشد گه رزم گیر
همه نیزه و تیغ بار آورد	سران را سراندر کنار آورد
به گوش تو گرانام من بگذرد	همانگه روان در تنت پُفسُرد

نیامد به گوشت به هیچ انجمن
هر آن مام کو چون تو زاید پسر

کمند و کمان گو پیشین
کفن دوز خوانیمش از مویه گر

(ج ۱، ب ۵۸۹-۵۹۳، ص ۳۶۷)

۵. در واقع وجه اختلاف بارز بین این دو پهلوان در این است که یکی در مقابل بزرگ‌ترین قدرت زمان خود، اوریسته مقاومت می‌ورزد - چون از او ضعیف‌تر است - ولی به تحریک هرا، مجبور به اطاعت از او می‌شود و پا به دوازده‌خان می‌گذارد و دیگری رستم، که کیکاووس پادشاه زمانه‌ی خود را با میل و رغبت یاری می‌رساند و برای کمک به او راه هفت‌خان را در پیش می‌گیرد.

۶. این دو داستان رویارویی دو نسل پیر و جوان را نشان می‌دهد. رستم پیری سرد و گرم چشیده است و نه تنها در بزم و رزم بلکه درگیر و دار زندگی و سیاست نیز آبدیده است ولی هراکلس جوانی ناپخته است.

۷. آرامش یکی از صفات بارز رستم است. او در خان اول و سوم با خیالی آسوده به استراحت می‌پردازد، طوری که وقتی در خواب است، رخس به رویارویی شیر و اژدها بر می‌خیزد ولی هراکلس در طول مسیره‌هایش آرامش ندارد.

۸. تقاضای دریافت پاداش از سوی رستم عملی ناپسندیده بود، چراکه او در ازای کارهایی که انجام می‌داد هیچ گاه درخواست پاداش یا دستمزدی نداشت، ولی همیشه هدایای بسیار نفیس و گرانبها از سوی بزرگان علیرغم میلش به او تعلق می‌گرفت. اما هراکلس در خان ششم جهت تمیز کردن اصطبل‌های اوژباس تقاضای دستمزد کرده بود و بنابراین اوریسته این اقدام او را به حساب عملیاتی که به هراکلس تحمیل کرده بود، نگذارد. چون به گمان او هراکلس از انجام تعهد خود که خدمت به اوریسته باشد سرپیچی کرده بود.

۹. رجزخوانی یکی از انواع خاصّ شعری که در حماسه‌ها دیده می‌شود، سخنان

مفاخره آمیز در خان سوم، رستم پس از رویارویی با اژدها وجود دارد:

چنین گفت دژخیم نر اژدها	که از چنگ من کس نیاید رها
صد اندر صد این دشت جای منست	بلند آسمانش هوای منست
نیارد پریدن به سر بر عقاب	ستاره نبیند زمینش به خواب
بدو اژدها گفت نام تو چیست	که زاینده را بر تو باید گریست
چنین داد پاسخ که من رستمم	زدستان سامم هم از نیرمم
به تنها یکی کینه ور لشکرم	به رخس دلاور زمین بسیرم
ببینی زمن دستبرد نبرد	سرت را هم اکنون درآرم به گرد

(ج ۱، ب ۴۹۹-۵۰۵، ص ۳۶۲)

ولی در مورد رجزخوانی هرکول در خان‌هایش نگارنده موردی مشاهده نکرد.

چون رجز خوانی خاصّ حماسه‌های مشرق زمین بخصوص ایران و عرب بوده است.

۱۰. زمان خلق اسطوره‌ها با هم فرق دارند. فردوسی در قرن چهارم (ه.ق)

شروع به نظم شاهنامه کرد در حالی که اوری پید در قرن پنجم (پ.م) داستان

هرکول را نگاشت. البته زمان سرودن شاهنامه با زمان زندگی رستم یکی نیست و

فردوسی آن را از سینه و گفتار دهقان نقل می‌کند.

۱۱. هر دو از نیروی شگفت انگیز و خارق‌العاده‌ای برخوردارند. اما نیروی رستم

ماورایی نیست بلکه او در خانواده‌ای زاده شده بود که پدر در پدر پهلوان بودند. در

مقابل، هرکول پهلوانی است که از نیروی فوق بشری برخوردار است و با خدایان در

ارتباط است که در زمان مرگ هم در نهایت به جاودانان می‌پیوندند و فنا ناپذیر

می‌شود. البته بنا به روایتی گفته شده است که «هرکول با خوردن شیر از پستان

هرا به جاودانان می‌پیوندد» (گریمال: ۱۳۶۷، ص ۲۷۷، ج ۱). اما با مرگ رستم، عمر

۶۰۰ تا ۷۰۰ ساله‌اش پایان می‌یابد.

۱۲. لقب رستم «تاج‌بخش»، «تهمتن»، «جهان‌پهلوان» است، اما هراکلس را «تیمه خدای یونانی» می‌نامیدند.

۱۳. داشتن فرّه^(۵) پهلوانی فرّ یا فرّه: شکوه، گوهر ذاتی، فرّه ایزدی. موهبت و تایید یزدانی و بزرگی و شوکت است. «پهلوانان نسب ایزدی داشتند که فرّه ایزدی نام داشت و یا دارای فرّه پهلوانی بودند که آن هم بخشش ایزدی بود. در هر حال این نیروی مرموز، برتر از نیروی انسانی بود، که همیشه همراه پهلوان بوده است (اسلامی ندوشن: ۱۳۷۴، داستان داستان‌ها، صص ۸۲ و ۲۶۳)، برای پهلوان شاهنامه، رستم در واقع مؤید به تأییدات خداوند یکتای و دانای جهان است، اما هراکلس از پشتیبانی خدایان برخوردار است، خدایانی که خود دارای صفات و نفسانیات انسانی می‌باشند. و در یک کلام رستم توحیدی و هرکول چندخدایی است.

نتیجه

با توجه به این توضیحات، ارزش و فایده‌ی اسطوره‌شناسی و درک آن مشخص می‌شود. آدمی بدون اسطوره و کشف واقعیات آن، فردی پوچ و بی‌ریشه است. و چه بسا از درک آن غافل می‌شود. چون با قضاوت‌های امروزی، تماشاگر این قضایا است، ولی با تحقیق و بررسی در علل و اعمال اسطوره‌ها درمی‌یابد که اعتقادات و اعمال گذشتگان اسطوره‌ای دارای فلسفه و استدلالی بوده، که هر کدام برای خود تاریخچه و حقیقی داشته‌اند.

مطالعه‌ی مقایسه‌ای اسطوره‌ها مشخص ساخته که اولاً هم ریشه بودن اسطوره‌ها در نقاط دور از هم امکان‌پذیر است. بنابراین در بحث انتقال اسطوره می‌توان گفت: که اساطیر یونان بخش ماندگار و جدایی‌ناپذیر از پیشینه و میراث فرهنگی ماست. هر نسل، در هر دوره، خود آگاه یا ناخودآگاه به نحوی از انحا به شیوه‌های تفکر و عقایدی که در اساطیر متجلی شده‌اند تکیه داشته است. پس هر قدر که

فرهنگ‌های مختلف از هم فاصله‌ی جغرافیایی داشته باشند ولی وقتی با اسطوره‌ای مشابه مواجه می‌شوند، باید تصوّر کنیم که داستان‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر انتقال یافته و یا از هم تأثیر پذیرفته است. همانندی‌های هفت‌خان رستم با دوازده‌خان هراکلس گواه عدلی بر تبادل روایات دو فرهنگ و تداخل آنها در یکدیگرند. چرا که تصویر نقش برجسته‌ی هرکول در ایران شاهدهی بر این مدعاست. وجوه مشترکات و مشابهت‌هایی در ایران از جمله خصوصیات رفتاری و ظاهری، پهلوانی و امور خارق العاده و مهم‌تر از همه گذر از خان هایشان که به احتمال زیاد می‌توان گفت: «هفت‌خان رستم» ریشه در «دوازده‌خان هراکلس» دارد.

پس با توجه به همانندی‌های میان سرگذشت رستم و هراکلس می‌توان چنین پنداشت که جهان پهلوان نیز چون همتای یونانی خود، آفریننده‌ی شگفت‌انگیزترین رویدادهای دشوار است که در ایران آنها را به «هفت‌خان» تعبیر کرده‌اند و بعدها از این رویدادها به دو هفت‌خان جدا ساخته و پرداخته‌اند.

اما با توجه به تشابه و تمایز میان دو پهلوان اسطوره‌ای، هرگز مقام تاریخی هرکول همپایه‌ی پایگاه حماسی رستم نمی‌باشد، زیرا رستم نماد پهلوان بزرگمنش و نیک نامی است که فره پهلوانی خود را برای دفاع از آن زندگی و ارزش‌های والای شخصیت انسانی و آزادی و خوبی به کار می‌برد. ولی هراکلس پهلوانی است شکم باره که حتی نمایش نامه نویسان یونان، نمایش آزمندی او را در غذاخوردن نشان داده‌اند. او هم جهان پهلوانی بی مانند است، اما با ویژگی‌های خاص خود، با زنان سازگار است، زود خشم و زودباور است، نیرنگ باز و نیرنگ پذیر است و در یک جمله می‌توان گفت: رستمی یونانی است.

در مجموع از مقایسه‌ی هفت‌خان‌ها با مشابهتشان در اساطیر یونان نیز در می‌یابیم که در این گونه داستان‌ها آنچه مهم است می‌توان برای داستان‌ها نامی

معین کرد، منازل و توقف‌گاه‌ها یا وقایع نامکرری که در هر یک از آنها رخ می‌نماید، نه کرداری مکرر و فاقد جنبه‌ی داستانی چون خوردن و خوان نهادن حتی مسائل روزمره و عادی زندگی. یعنی فقط در آنجا که قلّه‌های اوج یا درّه‌های سقوط قهرمانان است ما آنان را در حماسه می‌یابیم نه مسائل ساده و پیش پا افتاده و عامیانه مثل آب نوشیدن و غذا خوردن و قضای حاجت یا خوابیدن و بیدار شدن.

پی‌نوشت‌ها

۱. «هفت‌خان، از نظر لغوی، مرکب از هفت + خان = خانه، مرحله، منزل است. هفت موضع یا هفت مرحله میان ایران و توران بود که رستم و اسفندیار در آن موضع به مخاطرات بزرگ دچار شدند. «هفت‌خان» را در فارسی اغلب «هفت‌خوان» گویند. وجه تسمیه‌ی این کلمه را در آن دانسته‌اند که رستم و اسفندیار بعد از هر کامیابی (هر دو) خوانی از اغذیه‌ی لذیذ می‌گسردند که این وجه تسمیه صحیح نمی‌نماید» (یاحق: ۱۳۷۵، ص ۴۵۰).

«خان دیگری نیز هست که ترکی و لقب رؤسای قبایل ترک و مغول بوده است. خانم نیز مؤنث خان و لقب رئیس قبیله است. امروزه این لقب‌ها در فارسی بسیار ارزان و رایج شده است (شاید به عمد) و حال آن که تا دوره‌ی قاجاریه چنین نبوده و برای گرفتن لقب «خان» فرمان پادشاهی صادر می‌شده است.» (محبوب: ۱۳۷۱، ص ۱۳۱). خان به معنی پیچ و گردنه‌ی تند است، بنابراین پیچ‌های لوله‌ی تفنگ را در ارتش خان می‌گویند.

۲. «در خان دوم رستم، فرا رسیدن میش اثر بخشایش ایزدی است. با آنکه در این خان حادثه‌ای عجیب اتفاق نمی‌افتد، در روزگاران بعد این صحنه بسیار مورد تقلید داستان سرایان قرار گرفته و سرگردانی قهرمان در بیابان هولناک گرم و بی آب و علف و نزدیک به مرگ رسیدن و سپس به طرز معجزه آسا از آن رهایی یافتن به صورت یکی از عناصر داستانی درآمده است» (محبوب: ۱۳۷۱، ص ۱۳۷).

۳. «جادو: در اوستا یاتو (yātu) و در پهلوانی یاتوک (yātuk) آمده به معنی ساحر و ساحری (هر دو که در مزدیسنا به شدت تحریم شده). از جادوان اغلب گروه شیاطین و همراه کنندگان، فریبندگان اراده شده است. فردوسی، جادو را به جای «دروند» پهلوی و یازند و به معنی دروغ پرست و پيرو دیویسنا استعمال می‌کند» (معین: ۱۳۶۳، ص ۱۱۹).

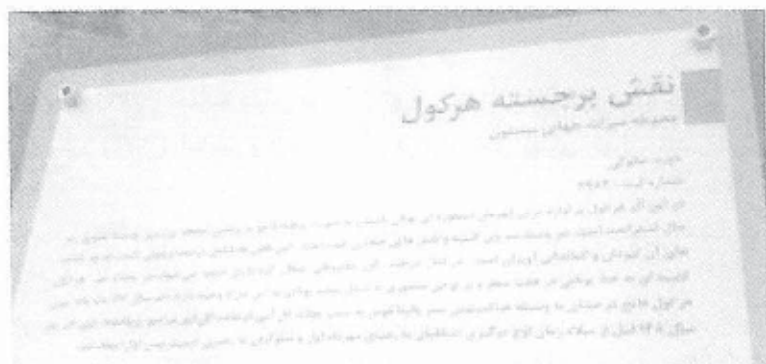
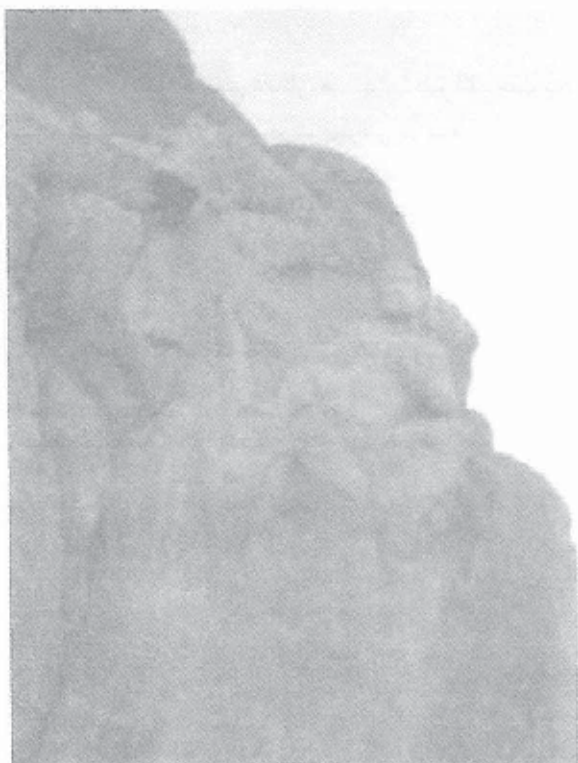
۴. «بیر بیان اسم مرکب است، جامه یا زره‌ای است که رستم به هنگام نبرد به تن می‌کرد. «گفته‌اند: رستم آن را از پوست اکوان دیو یا پوست پلنگ تهیه کرده است» (دهخدا: ۱۳۷۷، ص ۳۷۵۷، ج ۳).

«ببر بیان مرکب از کلمه‌ی بی وان نسبت است. بی وبگ (bag) کلمه سغدی است به معنای پادشاه و بع و بیک نیز صورت دیگری از آن است. این کلمه در آثار مانوی و مسیحی و بودایی نیز وارد شده است. روی هم ببر بیان به معنای ببر یزدانی، زره یزدانی است و پوششی است کم و بیش نظر کرده و رستم آن را هیچ گاه در جنگ از خود دور نمی‌کند، جزیی از شکست ناپذیری اوست. در دنیای قدیم پوست حیوان قوی به عنوان زره به کار برده می‌شده است (اسلامی ندوشن: ۱۳۷۴، داستان داستان‌ها، صص ۲۵۸-۲۵۹).

۵. «فرّ در اوستا «خُورنه» یا خور «ننگه» و در پارسی باستان «قرنه» و در پهلوی «خُورَه» یا «خُورگ» و در نوشته‌های مانوی «فرّه» و در فارسی «فرّ» یا «فره» یا «خُورَه» یا «خُره» نامیده می‌شود و آن موهبتی ایزدی است که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده‌ی سالاری و فرمانروایی گردد و شهریاری رسد و آسایش گستر و دادگر شود» (دوستخواه: ۱۳۷۵، صص ۱۰۱۷-۱۰۱۹).

[«فرّ» که در فرهنگ ایرانی از در اصطلاح آئینی و «فرّ کیانی» و «فرّ ایرانی» تا مفهوم عادی و معمول آن در ادبیات فارسی با مظاهر گوناگون خود، مانند شاهباز و همای و آهو و درخت عظیم و پرشاخ و برگ سایه گستر و قوچ و بره و هاله نورانی را در مثال‌های شهریاران ساسانی مراحل تحوّل را پیموده و در شاهنامه به عنوان یک اصل اساسی در مورد فرمانروایان و هم سرزمین ایران مطرح شده است]. (مرتضوی: ۱۳۷۳، ص ۴۶)

[«فرّ ایرانی» فرّی است که خاصّ ایرانیان است که این نام در اوستا به صورت «آریاینم خُورنو» و در پهلوی ایران خُوره گفته می‌شود و از آن کله و رمه و ثروت و آبادی و خرد و دانش ایرانی و در هم شکنندگی غیر ایرانی اراده شده است. «فرّ کیانی» فرّی است که به شاهان اختصاص داشته است و در اوستا به صورت «کولینم خُورنو» و در پهلوی کیان خُوره و در فارسی فرّ کیانی گفته می‌شود] (عقیقی: ۱۳۷۴، صص ۵۷۰-۵۷۱).



نقش برجسته‌ی هرکول در منطقه‌ی بیستون استان کرمانشاه در ایران

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۴). داستان داستان‌ها. تهران، نشر آثار، چاپ پنجم.
۲. _____ (۱۳۷۳). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران، انتشارات آثار، چاپ ششم.
۳. برن، لوسیلا (۱۳۷۵). اسطوره‌های یونانی. مترجم عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۴. خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۳). گل رنجهای کهن. به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۵. دبیر سیاقی، سید محمد (۱۳۸۶). شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، تهران، نشر قطره، چاپ اول، ج ۱-۳.
۶. _____ (۱۳۸۷). برگردان روایت‌گونه شاهنامه فردوسی به نثر. تهران، نشر قطره، چاپ هشتم.
۷. دوستخواه، جلیل (۱۳۷۵). اوستا. تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ج ۲.
۸. _____ (۱۳۸۰). حماسه‌ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. تهران، انتشارات آگاه.
۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه در تمدن قدیم. انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.
۱۰. راسل هینلز، جان (۱۳۸۳). شناخت اساطیر ایران. مترجم باجلان فرّخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
۱۱. رزمجو، حسین (۱۳۸۱). قلمرو ادبیات حماسی ایران. تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۱۲. روزتیرگ، دوناً (۱۳۷۹). اساطیر جهان، داستان‌ها و حماسه‌ها. ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ج ۱.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران. تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
۱۴. عقیقی، رحیم (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی. تهران، انتشارات توس، چاپ اول.
۱۵. گرمال، پیر (۱۳۶۷). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی احمد بهمنش، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ج ۱ و ۲.
۱۶. محجوب، محمد جعفر (۱۳۷۱). آفرین فردوسی. تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول.
۱۷. مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۲). فردوسی و شاهنامه. تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۱۸. معین، محمد (۱۳۶۳). مزدیسنا و ادب پارسی به کوشش مهدخت معین، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.

۱۹. تولدکه، تئودور (۱۳۸۴). حماسه ملی ایران. ترجمه‌ی بزرگ علوی. با مقدمه‌ی سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، چاپ ششم.
۲۰. همیلتون، ادیت (۱۳۸۳). سیری در اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
۲۱. یاحقی، محمّد جعفر (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم.